



facebook:

<http://tinyurl.com/kfwpbh^>
<http://tinyurl.com/osyan-osyan>

<https://telegram.me/nashriyeosyan>
osyan.osyan@gmail.com

انقلاب اکتبر دیگری باید

سر آغاز

امسال صدمین سالگرد انقلاب اکتبر است. یک قرن از اتفاقی که در زمره مهمترین وقایع قرن بیستم به شمار می‌رود، می‌گذرد. واقعه‌ای که مسیر تاریخ قرن بیستم را به شدت تحت تاثیر قرار داد. در اوج جنگ جهانی اول که دولت روسیه نیز درگیر آن بود و همه احزاب روسیه و کشورهای دیگر به نام میهن پرستی پشت سر قدرت‌های وقت کشورشان قرار گرفته بودند، حزب بلشویک (متشکل از کمونیست‌های انقلابی) به رهبری لنین، موضعی مخالف بقیه گرفت. او اعلام کرد که این جنگ میان قدرت‌های امپریالیستی است و برای منافعشان و کسب برتری جهانی با یکدیگر می‌جنگند و هیچ نفعی متوجه مردم این کشورها نیست، جز کشتار، آوارگی و قحطی. کشور روسیه تا قبل از جنگ جهانی اول امپراطوری بود و زندان ملل خوانده می‌شد. در جریان جنگ، یک میلیون و نیم کشته و سه میلیون زخمی شدند. عده‌ای هم به خاطر قحطی و شرایط سخت جنگ جان خود را از دست دادند. مردم به ستوه آمدند و دست به اعتراض و اعتصاب زدند. سربازان زیادی از جبهه‌های جنگ فرار کردند. امپراطوری تزار سرنگون شد و دولت جدیدی با رهبری کرنسکی بر سر کار آمد. ولی دولت جدید هم، جنگ را ادامه داد و در شرایط مردم تغییری به وجود نیامد. در چنین شرایط بحران زده‌ای، حزب بلشویک که با رهبری نظری و عملی لنین، سال‌ها در میان مردم کار سیاسی و سازماندهی کرده بود، با نقشه تدارک دیده بود و در میان مردم طبقات تحتانی و مشخصا کارگران و دهقانان، تشکیلات درست کرده بود، در اکتبر ۱۹۱۷ فرمان قیام علیه حکومت وقت را داد و به این ترتیب انقلاب اکتبر پیروز شد و اولین کشور سوسیالیستی شکل گرفت.

زنان و انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر نقطه عطف مهمی در تاریخ رهایی زنان محسوب می‌شود. زنان، بالاخص زنان کارگر و دهقان نقش مهمی در پیروزی انقلاب اکتبر داشتند. لنین معتقد بود که «اگر زنان در فعالیت سیاسی شرکت نکنند، نمی‌توان از دموکراسی سخن گفت چه برسد به سوسیالیسم».

برای اولین بار در طول تاریخ، انقلابی به وقوع پیوست که رهایی زنان، آگاهانه در دستور کار قرار گرفت و به سرعت اقدامات مهمی در این زمینه انجام شد. روند طلاق برای زنان تسهیل شد که این موضوع برای اینکه زنان بتوانند به آزادی‌های اجتماعی بیشتری دست پیدا کنند، بسیار مهم بود. ازدواج اجباری ممنوع شد. اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان برای زنان و مردان اجرایی شد. نظام کلیسایی ازدواج که مبنای آن اقتدار مرد بر زن و کودکان بود لغو شد. سقط جنین قانونی شد. روسیه اولین کشور اروپایی بود که این قانون را عملی کرد. روابط همجنس‌گرایان آزاد شد. این در حالی است که در زمانه کنونی و با گذشت یک قرن از انقلاب اکتبر، در خیلی از کشورها روابط میان همجنس‌گرایان ممنوع است، از جمله در روسیه کنونی. در دهه ۱۹۲۰ بر علیه سنت‌های پدرسالارانه در بعضی از جمهوری‌های آسیای میانه که مذهب اسلام داشتند، مبارزاتی صورت گرفت و زنان، قوانین ستمگرانه اسلامی را به چالش گرفتند. دولت سوسیالیستی از زنان و مردانی که درگیر

این مبارزه شدند حمایت کرد و برای سازمان‌های محلی زنان، منابع مالی تهیه کرد. یکی از موارد عمده مبارزه علیه ازدواج‌های از پیش تعیین شده و سنت مهریه بود. نیروهای انقلابی از شهرها به این مناطق می‌رفتند تا به این کارزار مبارزاتی کمک کنند و گاهی مورد حمله نیروهای عقب مانده و مخالف قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۲۷، حمله مهمی علیه حجاب به عنوان ابزاری برای کنترل پدرسالاران بر چهره، بدن و هویت انسانی زنان، انجام شد. تا پیش از آن، در هیچ جامعه‌ای چنین تغییراتی برای از میان برداشتن ستم بر زنان، صورت نگرفته بود. این اقدامات در زمانی صورت گرفت که در کشورهای اروپایی مانند ایتالیا و فرانسه، زنان حتی حق رای هم نداشتند. در آمریکا در بسیاری از ایالت‌ها سقط جنین هنوز هم غیر قانونی است.

در مدارس و روزنامه‌های شوروی بحث‌های مختلفی در باره نقش‌های جنسیتی، ازدواج و خانواده در گرفته بود. وقتی آنچه که در شوروی اتفاق افتاد را، با دنیای مردسالار آن زمان و امروز مقایسه می‌کنیم، شبیه داستان‌های علمی-تخیلی است. انقلاب اکتبر دریچه جدیدی برای آزادی مردم بود و معیارهای رهایی زنان را تغییر داد. تا آن زمان هیچ حرکت، جنبش و انقلابی تا این حد نقش سنتی زنان در اجتماع را به چالش نکشیده بود. تا پیش از آن، هرگز جامعه‌ای برای غلبه بر انقیاد زنان، تنظیم نشده بود. روابط اجتماعی میان زن و مرد و تفکرات سنتی در این رابطه زیر سوال رفت. تحولاتی که در تغییر کیفیت مثبت موقعیت زنان در شوروی سوسیالیستی اتفاق افتاد دارای ماهیتی بسیار عمیق بود. در دوسال اول انقلاب، کارهایی که برای رهایی و دستیابی به برابری زنان انجام شد، در طی دهه‌ها در پیشرفته‌ترین کشورها با حکومت‌های دموکراتیک صورت نگرفت. هنوز هم، یک قرن بعد از انقلاب اکتبر، در بیشتر کشورهای جهان، چنین حقوقی برای زنان به دست نیامده و یا به رسمیت شناخته نشده است.

چگونگی برخورد به مساله زنان، تبدیل به معیار سنجش انقلاب شده بود و با قاطعیت می‌توان گفت که درجه درستی و نادرستی عملکرد کمونیست‌ها در جامعه جدید، بر مبنای نگرش و برخورد آن‌ها به مساله زنان قابل بررسی بود. اولین عقب‌نشینی‌ها از دستاوردهای انقلاب نیز در مورد مسئله‌ی زنان رخ داد و سرانجام، شکست زنان در امر رهایی خویش، به نشانه‌ی شکست این انقلاب در اهداف خود بدل شد.

نباید از اشکالات و محدودیت‌های عینی و ذهنی که منجر به تبارز آن‌ها در عملکرد انقلابیون شد، چشم‌پوشی کرد و آن‌ها را به کناری نهاد. اگر چه عمده و غالب نبود ولی موجه و قابل پذیرش نیز نبود. از اواسط دهه ۱۹۳۰ خطر حمله امپریالیست‌ها به شوروی قوت گرفت. ژاپن در سال ۱۹۳۱ به مرزهای شرقی شوروی حمله کرد، در آلمان، انقلابی که انتظار می‌رفت به جای روسیه در آنجا رخ بدهد، شکست خورد و در سال ۱۹۳۳ حزب نازی به رهبری هیتلر به قدرت رسید. در همان زمان، نیروهای طرفدار فاشیست‌ها در مجارستان، بلغارستان، رومانی و کشورهای بالتیک به قدرت رسیدند. ژاپن و آلمان، معاهده‌های ضد شوروی امضا کردند. خطر جنگ و حمله کشورهای



است شناخت و دانش درست پیدا کنیم. چون می‌خواهیم به جامعه‌ای فراتر از شوروی سوسیالیستی دست پیدا کنیم. در دنیای کنونی، روابط ستم‌گرانه علیه زنان هم در اشکال مدرن و هم در شکل قرون وسطایی در کشورهای سرمایه‌داری و جهان سوم بر زنان اعمال می‌شود و در حال گسترش است و فقط از طریق انقلاب آن هم از نوع کمونیستی است که می‌توان همه اشکال ستم و استثمار بر زنان را از بین برد و مبارزه برای رسیدن به این هدف نقش تعیین‌کننده و اساسی دارد.

مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو نهای و کامل این ستم در هر شکلی، درحله اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و از جمله انقلاب کمونیستی، ممکن نیست. مبارزه برای رهایی کامل زنان بخشی سرنوشت ساز از انقلاب خواهد بود که هم برای سرنوشت حکومت‌های سرمایه داری و مترجع اهمیت دارد و هم برای ساختن جامعه‌ای نوین.

اهمیت رهبری

هر جا که ستم هست، مبارزه هم هست. مردم بر علیه شرایط ستمگرانه‌ای که به آن‌ها تحمیل می‌شود به شکل‌های مختلف واکنش نشان می‌دهند. اما بدون رهبری، نقشه، تئوری و استراتژی، مبارزات مردم در چارچوب همان شرایط قبلی محدود و محصور خواهد ماند. بر خلاف تصورات امروز که شیوع کمی هم ندارد، جنبش‌های بدون سر و افقی به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد. انقلاب امر سخت و پیچیده‌ای است و بدون رهبری حتی تدارک و آغاز آن امکان پذیر نیست. چه برسد به اینکه به بار بنشیند. در ابتدای قرن بیستم وقتی که پرولتاریای روسیه به تدارک انقلاب مشغول شد، نیز شرایط انقلاب آسان نبود. با اینکه مبارزات کارگری در سراسر اروپا جریان داشت اما با انقلاب خیلی فاصله داشتند. همه انتظار وقوع انقلاب در آلمان را داشتند ولی غلبه خط غلط بر رهبری آن، مانع شد. هیچ کس انتظار انقلاب در روسیه را نداشت. آن هم در شرایطی که درگیر جنگ بود. اما لنین به عنوان رهبر، تشخیص داد که زمان خیز برداشتن برای انقلاب چه وقت است، در حالیکه اکثریت با او مخالفت کردند. او به درستی اعلام کرد که بدون رهبری انقلابی و تئوری انقلابی مبارزات به جایی نمی‌رسد و با ایستادگی در مقابل گرایش‌های غیرانقلابی و پافشاری بر نظریات درست خودش توانست انقلاب در روسیه را به پیروزی برساند. او به حزب به عنوان تشکیلات در مبارزه در راه انقلاب اهمیت زیادی قائل بود. انقلاب روسیه بسیار سخت و با دشواری‌های مختلفی همراه بود. پر از جنگ، مرگ، ترس، تنهایی، عقب‌گردها و شکست‌ها بود. ولی در عین حال پر از جسارت، شجاعت و امید بود و توانست به پیروزی برسد و این امر بدون رهبری حزب کمونیست و لنین، پافشاری‌ها، گسست‌ها و بدعت‌گذاری‌هایش امکان‌پذیر نبود. اهمیت لنین به عنوان رهبری کمونیست در فردیت او معنا نمی‌یابد بلکه در خطی که برای انقلاب ترسیم می‌کند و در تاکتیک، بینش، روش، برنامه‌ها و سیاست‌هایی که برای تغییر جهان فرموله کرد و استراتژی که جلو گذاشت، خود را نشان می‌دهد و در این راه افراد تحت رهبری‌اش را قادر می‌کند که توانایی انجام این کارها را پیدا کنند.

جهان کنونی، بیش از پیش به رهبرانی انقلابی نیاز دارد تا بتوانند فکر و اراده مردم رامسلح به تفکر انقلاب و باور تغییر کنند. §

امپریالیستی به شوروی، سیاست اقتصادی و اجتماعی آن را تحت تاثیر قرار داد. رشد اقتصاد و روند صنعتی شدن آن به یک الزام و اولویت تبدیل شد. گرایش تقلیل دادن همه چیز به حرکت برای توسعه اقتصادی سر بلند کرد و این دیدگاه غلط تقویت شد که تحول اقتصادی که به شکل تحول فنی و تکنولوژیک دیده می‌شد، منجر به محو روابط اجتماعی برجای‌مانده از جامعه کهنه خواهد شد. به تجارب پیشروی فرهنگی و اجتماعی دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ پشت شد و این تجارب نسبت به وظایف ضروری تولیدی و سیاسی به عقب رانده شد. با آغاز جنگ جهانی دوم که شمار زیادی از مردان در ارتش بودند و البته نزدیک به یک میلیون زن در جنگ چریکی و جنگ‌های نظامی علیه نازی‌ها شرکت کرده بودند، ولی، عمدتاً جای مردان را در مشاغل که سنتاً متعلق به مردان بود و زنان از آن مشاغل منع می‌شدند را گرفتند. اما با کشتار عظیمی که در جنگ رخ داد این نقش زنان در اقتصاد همراه بود با تبلیغ و تقویت بچه‌دار شدن آن‌ها به مثابه یک وظیفه میهنی. افزایش جمعیت به عنوان نقش و خدمت اساسی زنان دیده می‌شد. تفکر الغای خانواده کم کم به عقب رانده شد و جای آن را تجلیل از خانواده گرفت. اگر چه این دیدگاه پایه مادی داشت ولی به عنوان جواب کمونیست‌ها به یک تضاد واقعی و حاد، قابل قبول نیست. این دیدگاه درباره نقش مادری و نقش‌های جنسیتی سنتی درباره زنان، تاریخاً در جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی از ابتدا تا انقلاب اکتبر موجود بوده است. به این ترتیب رشد دیدگاه‌های مکانیکی، اکونومیستی، ناسیونالیستی و گرایش‌های پدرسالارانه راه شکست انقلاب اکتبر را هموار کرد.

دستاوردهای انقلاب اکتبر

توپ‌های انقلاب اکتبر در اولین جایی که شنیده شد، کشور چین بود. دومین انقلاب سوسیالیستی دنیا در قرن بیستم در چین صورت گرفت. در چین هم که نسبت به شوروی کشوری عقب‌مانده‌تر بود، پیشرفت‌های برجسته‌ای از جمله در رابطه با نقش زنان در عرصه‌های مختلف جامعه انجام شد که به وراثی تجربه شوروی رفت. به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی سنتی در عرصه‌های گوناگون از دستاوردهای مهم در انقلاب چین بود. بعد از آن، جنبش‌های رادیکالی که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اروپا و آمریکا را در نوردید با الهام از انقلاب چین و انقلاب اکتبر صورت گرفتند که جنبش زنان نیز بخشی از این حرکت رادیکال بود که خصوصاً موضوع سکسوالیته را طرح کردند و جواب‌هایی که به آن دادند، فراتر از دیدگاه‌هایی بود که در شوروی و چین در این رابطه موجود بود.

نگاه ما به انقلاب اکتبر: نداوم، گسست و جهش

دستاوردهای انقلاب اکتبر بعد از یک قرن هنوز برای ما آموزنده و قابل رجوع است. بعد از شکست انقلاب، عقب‌گردهای جدی در موقعیت زنان در دنیا صورت گرفت که اکنون با آن درگیر هستیم. اما در عین حال که لازم است با نگاه به اکتبر ۱۹۱۷، آن را تحلیل و سنتز کنیم، نیاز به گسست رادیکال هم داریم. از کمبودها، اشتباهات و محدودیت‌ها. نیاز به پایه‌ریزی شالوده‌های محکم‌تر داریم. باید درک خود را درباره ستم بر زن و رهایی عمیق‌تر کنیم. در کنار شناخت درست از منشا ستم بر زنان، از شکل‌های مشخصی که این ستم امروزه به خود گرفته

و رهایی زنان؟!


PLAYBOY

بخش اول

 روز ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۷
(چهارم مهرماه) هیو
هفتر نود ساله و
صاحب مجله پلی بوی
در گذشت.

انتشار این مجله در دهه پنجاه میلادی در

آمریکا، جنجالی به پا کرد. چرا که جامعه آمریکا به شدت غرق در اخلاقیات سنتی و در زمینه روابط عشقی زن و مرد و هر نوع رفتار جنسی دیگر بسیار محافظه کار و سنتی و مذهبی بود. نام هیو هفتر و مجله‌اش با رواج پورنوگرافی پیوند دارد به طوری که او و مجله‌اش تبدیل به نماد پورنوگرافی و عادی‌سازی آن شدند. اما وی ادعا می‌کرد یک «فمینیست» است و مجله‌اش و خودش، همواره از خواست‌های برابری زنان، آزادی جنسی‌شان و حق سقط جنین‌شان طرفداری کرده‌اند. شک نیست که بنیان‌گذاری پلی بوی به عنوان یک نماد فرهنگی، گفتمان حاکم در آمریکا در مورد سکس را به چالش گرفت؛ اما در این هم تردید نیست که هفتر، زنان را صرفاً به عنوان «ابژه‌های جنسی» می‌دید. با مرگ وی، ارزیابی از میراث وی موضوع داغی میان زنان فعال در عرصه زنان به‌ویژه در آمریکای شمالی شد.

هفتر، در سال ۱۹۶۸ به مجله «نیوزویک» گفت خود را یک فمینیست می‌داند. برخی از زنان فعال اجتماعی با او موافقت می‌کنند. مثلاً الیزابت فراتریگو پروفیسور دانشگاه لایولا در شیکاگو در کتاب «پلی بوی و زندگی خوب در آمریکا» می‌گوید، پلی بوی علناً «ایدئولوژی دستمزد خانگی را که مبتنی بود بر وابستگی مالی زنان خانه‌دار به شوهران/پدران مسئولیت‌پذیری که باید از این زنان نگهداری می‌کردند» به چالش گرفت. هفتر حتا اعلام کرد با کتاب معروف بتی فریدن^۱ (۱۹۶۳) توافق دارد. طرفدارانش می‌گویند، هفتر با عادی‌سازی سکسوالیته زن به جنبش رهایی زنان خدمت کرد. مجله پلی بوی از قانونی کردن سقط جنین، آموزش سکس و ممانعت از بارداری حمایت کرد. مجله، مملو از مقاله‌ها و مصاحبه‌های «پرو چویس» (انتخاب آزاد) بود و جزییات دادگاه «رو در مقابل وید»^۲ را که مربوط به آزاد

کردن سقط جنین بود، منتشر می‌کرد. مقالات نویسندگان معروف فمینیست مانند مارگارت اتوود^۳ و جرمن گریر^۴ در آن منتشر می‌شد.

با وجود این‌ها، به‌سختی می‌توان او را یکی از متحدین جنبش زنان دانست. زنان فمینیست به درستی می‌گویند، او صرفاً یک نقش دیگر بر نقش‌های تحقیرآمیز برای زن افزود. مصاحبه‌کننده مجله ونیتی فیر^۵ در سال ۲۰۱۰ به هفتر گفت: «فمینیست‌ها معتقدند تو به زنان به‌عنوان ابژه نگاه می‌کنی» و او جواب داد: «این نظر که پلی بوی زنان را تبدیل به ابژه جنسی می‌کند مسخره است. زن‌ها ابژه جنسی هستند ... دنیا حول جاذبه دو جنس می‌گردد. برای همین است که زن‌ها ماتیکی می‌زنند و دامن‌های کوتاه می‌پوشند».

گیل داینس^۶ نویسنده کتاب «سرزمین پورن: پورن، چگونه سکسوالیته ما را دزدیده است»^۷ چهره مخوف و جنایتکارانه صنعت پورنوگرافی را افشا کرده است. وی، پس از مرگ هفتر گفته است: «او پورنوگرافی را از یک استریت (کوچه پس کوچه) به وال استریت آورد و صنعت چند میلیارد دلاری پورنوگرافی مدیون تلاش‌های اوست. هفتر صنعت پورنوگرافی و خرید و فروش بدن زن را تبدیل به یک بیزنس موجه کرد و از این رهگذر لطمات غیر قابل‌تصوری را به زنان زد.»

پلی بوی و دهه «انقلاب سکسوال»

نقش صنعت پورنوگرافی در تبدیل «زن» به ابژه سکس و کالای خرید و فروش، پوشیده نیست و رابطه رشد این صنعت با تلاش‌های هفتر و مجله پلی بوی و به‌طور کلی این ژانر از مجلات، غیر قابل انکار است. اما برخی از فمینیست‌ها ارزیابی دیگری از او می‌دهند و می‌گویند، ظهور پلی بوی تاثیر گرفته از دوران «انقلاب سکسوال» در دهه شصت میلادی و بخشی از آن بود. این‌ها می‌گویند، او «تقدس» و تابوی سکس را شکست و به رهایی زنان از اسارت تابوهای اخلاق سنتی کمک کرد و در شرایطی این کار را کرد که در برنامه‌های تلویزیونی آمریکا حتا از کلمه «حامله» استفاده نمی‌شد. آن‌ها می‌گویند، پلی بوی بخشی از «انقلاب سکسوال» و جنبش رهایی زنان در دهه شصت بود. همچنین به مقاله‌های جدی سیاسی در پلی بوی اشاره می‌کنند که از جنبش حقوق مدنی سیاهان در دهه شصت دفاع کرد و در شرایطی که هیچ مجله سفیدپوست حاضر نبود چیزی در مورد این جنبش بنویسد، پلی بوی از مارتین لوتر کینگ دفاع می‌کرد و در مورد وی می‌نوشت. خود هیو هفتر در مصاحبه‌هایش با صراحت می‌گفت: سکس نیست که ننگ پیشانی جامعه بشری است بلکه جنگ و نژادپرستی و فقر است.

امپراطور رسوایی

آزاده
صمیمی

هاروی واینستاین یکی از غول‌های تهیه‌کننده هالیوود متهم به آزار و اذیت جنسی بسیاری از بازیگران و کارکنان زن هالیوود شده است. بعد از شکایت و افشاگری یک یا دو نفر از این زنان، تعداد شاکیان در حال افزایش است. در میان شکایت‌کنندگان مورد تجاوز نیز وجود دارد. پس از آن نام افراد دیگری همچون کیوین اسپسی و داستین هافمن هم در رابطه با آزار و اذیت جنسی مطرح شده است. این اتفاق واکنش‌های زیادی را در سراسر دنیا برانگیخت. میزگردها و برنامه‌های مختلفی در این رابطه تشکیل شد و هشتگ «من هم» راهی شد برای بیان آزارهای جنسی که برای زنان مختلف اتفاق افتاده است. بسیاری از زنان از دست‌درازی توسط دایبی، سمو، پسرخاله، پسر همسایه و دوست، همکار، کارفرما، مردهای غریبه کوچک و خیابان و ... گفتند. اتفاقاتی که در سنین مختلف از بچگی تا بزرگسالی برای آن‌ها رخ داده بود. خیلی از آن‌ها برای اولین بار بود که این موضوع را مطرح می‌کردند. بحث‌های متعددی درباره این اتفاق وجود دارد که در رسانه‌های مختلف در سراسر دنیا به آن پرداخته شده و از تکرار آن‌ها اجتناب می‌شود. اما موردی که اهمیت زیادی دارد و کمتر به آن پرداخته شده است، سکوت زنان در برابر اتفاقات این‌چنینی است. درست است که دلایل مختلفی برای این کار وجود دارد که مهمترین آن‌ها ترس از آبرو و از دست دادن کار است. در ایران شیوع آزار جنسی در محیط کار ۷۵ درصد و در افغانستان ۶۵ درصد است. در فرانسه، این رقم ۲۰ درصد است که ۹۵ درصد از کسانی که نسبت به آزار جنسی در محیط کار اعتراض می‌کنند، اخراج می‌شوند. اما این‌ها، دلایلی محکم و قابل قبول برای سکوت در مقابل اتفاقی که رخ داده نیست. آزار و اذیت زنان در هالیوود که امروز از آن‌ها صحبت می‌شود مربوط به بیست سال پیش است. یعنی ۲۰ سال از آن حرفی زده نشده است. این «مکانیسم سکوت» در میان اکثریت عظیمی از زنان در سراسر دنیا مشترک است و باید آن را از بین برد. سکوت زنان در برابر تعرضات مختلفی که به آن‌ها می‌شود این اجازه و راحتی خیال و مصونیت را به مردان می‌دهد که به کار خود ادامه دهند و زنان بیشتری را مورد اذیت و آزار قرار بدهند. این سکوت ناشی از همان روابط مردسالارانه و ضدزن حاکم در تمام دنیا است که زنان را از بازگو کردن و افشای

حتا با فرض این‌که هفتر در رابطه با شماری از معضلات اجتماعی مانند نژادپرستی و حتا حق سقط جنین مواضع مثبتی داشت، اما یک واقعیت انکارناپذیر دیگر هم وجود دارد: تصویری که پلی بوی از «زن ایده‌آل» و الگوی آن به جامعه آمریکا ارائه داد زنی بود با بدنی «سکسی» و مغزی کوچک؛ الگویی که تبدیل به فرهنگ مسلط در آمریکا شد. مجله پلی بوی زمانی در آمریکا ظهور پیدا کرد که جامعه در حال انقلاب سکسوال بود، اما او صرفاً از این رخداد، سوءاستفاده کرد و آن را به سمت «بژه کردن» زنان و تجارتی کردن بدن زن یعنی خرید و فروش بدن زنان برد و آن را تبدیل به فرهنگ «نرمال» کرد.

دهه شصت:

انقلاب سکسوال و آرزوی دنیایی نوین و بهتر

گسترش صنعت خرید و فروش بدن زن و پورنوگرافی تبدیل به توجیه‌گر عروج و گسترش بنیادگرایی دین و پرستش اخلاقیات سنتی شد و بنیادگرایان فاشیست مسیحی، انقلاب سکسوال دهه شصت میلادی و جنبش فمینیستی دهه شصت را مسبب «سقوط اخلاقیات» می‌دانند. همین استدلال‌ها را اسلام‌گرایان حاکم در ایران استفاده می‌کنند تا اخلاقیات فاشیستی دینی را به مردم و به‌ویژه به زنان تحمیل کنند. سرکوب مطالعات فمینیستی در دانشگاه‌ها که یکی از شاه‌کلیدهای اعمال اسلام‌گرایی در حوزه مطالعات زنان است، بر همین استدلال‌ها متکی است که فاشیست‌های مسیحی در رابطه با فمینیسم و جنبش‌های زنان تولید کرده‌اند. مهم است بدانیم که بنیان‌گذار چنین گفتمانی در جمهوری اسلامی ایران، زهرا رهنورد (همسر موسوی بود) که این نظریه را به‌طور مفصل در کتاب «زیبایی حجاب و حجاب زیبایی» تشریح می‌کند و قوانین مجازات‌های اسلامی مربوط به اخلاقیات زنان را برای جمهوری اسلامی تدوین و تنظیم کرد. در جمهوری اسلامی، علاوه بر تفتیش عقاید، مضاف بر تحمیل حجاب اجباری از طریق زور و سرکوب و شلاق، تفتیش در روابط جنسی خصوصی تبدیل به یک امر روزمره دولتی شد. تا آن‌جا که شاملو نوشت:

دهانت را می‌بویند
مبادا گفته باشی دوستت دارم
دلت را می‌بویند
روزگار غریبی‌ست، نازنین
و عشق را کنار تیرک راه‌بند
تازیا نه می‌زنند...

ادامه دارد

پانوش:

1. The Feminine Mystique
2. Roe v. Wade
3. Margaret Atwood
4. Germaine Greer
5. Vanity fair
6. Gail Dines
7. Pornland: How Porn Has Hijacked Our Sexuality



زوال پدرسالاری

یا

زوال مردسالاری؟

روشنک
مینو

۱۷ مهر ماه ۹۶ در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، جلسه‌ای درباره معرفی و نقد کتاب "زوال پدرسالاری، فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی" برگزار شد. در این نشست، دکتر قانع‌راد به عنوان نویسنده کتاب به معرفی کتاب پرداخت و دکتر ساروخانی و دکتر شکرپیگی مطالبی را درباره مباحث اصلی کتاب بیان کردند. دکتر قانع‌راد در ابتدای سخنرانی، پدرسالاری را به عنوان یک نظام شناختی و معرفتی دانست که نقش قابل توجهی در فرآیند تصمیم‌گیری و حمایت از خانواده داشته است. وی چندین بار از ویژگی اقتدارگرایانه پدرسالاری گفت و از آنجا که مخاطبینش از نسل جوان بودند و می‌دانست که با پذیرش این اصل اساسی نظام پدرسالاری مشکل دارند، خود را تبرئه کرده و گفت، پدرسالاری را یک نظام اقتدارگرا و آنچه در دیدگاه اکثریت افراد وجود دارد، نظامی مبتنی بر یک ستم تاریخی نمی‌بیند، و به همین دلیل اگرچه معتقد است که این نظام زوال یافته اما نگران زوال این نظام و آینده‌ای است که جایگزین آن می‌شود!

قانع‌راد برای اثبات نظریات خود، به سراغ تاریخ می‌رود و از شرایط نظام پدرسالار و مزایای آن نظام مثال تاریخی می‌آورد. او به درستی معتقد است که نظام پدرسالار در مواردی توسط زنان و مادران اعمال و حمایت می‌شد و در مواردی زنان به نیابت از پدر غایب، این اقتدار (نظام حمایتی و تصمیم‌گیری متمرکز) را اعمال می‌کردند. قانع‌راد معتقد است که میان پدرسالاری و مردسالاری تفاوت اساسی وجود دارد. زیرا در پدرسالاری، مردان نیز تحت تسلط پدر خانواده قرار داشتند و پدرسالاری پدیده‌ای بود که مربوط به خانواده گسترده بود و اکنون که جامعه با فرم خانواده هسته‌ای مواجه است، مردسالاری یک پدیده متأخر است و به جنسیت مربوط می‌شود. در این مورد نیز قانع‌راد در گذشته باقی مانده و حسرت بزرگ پدران خانواده قبیله‌ای را در سر دارد و از مردسالاری جامعه مدرن که به زعم او زن سالاری و کودک سالاری را تولید می‌کند نگران است. او از این پدیده‌ها به عنوان سالارهای جدید در شرایط پسا پدرسالاری نام می‌برد و معتقد است این تحولات حاصل مبارزات زنان و جوانان نبوده بلکه یک تحول تدریجی است که در اثر زوال پدرسالاری و نبود اقتدار در خانواده امروز بوجود آمده است.

دکتر! قانع‌راد، دانش آموخته و متولی آموزش جامعه‌شناسی است، آن هم به قول خودش جامعه‌شناسی معرفت و علم. این نشان دهنده آن است که جایگاه علمی یا تخصص در یک رشته مهم نیست، سمت‌گیری طبقاتی هر فرد ناشی است از تفکر او در این رابطه. متخصص ترین افراد در رشته‌های علوم انسانی هم که سمت‌گیری طبقاتی شان، حفظ شرایط موجود و گاهی پیراستن ظاهر آن است نیز، از این قاعده مستثنی نیستند و نگرش آنها، این‌گونه با اعلام ترس از زوال مردسالاری نمود پیدا می‌کنند.

او در تحلیل‌های خود همه چیز را از منظر شواهد عینی بیان می‌کند و با وجود آنکه به تاریخ استناد دارد، اما تحولات زیر بنایی را در شکل‌گیری تحولات جوامع نادیده می‌گیرد. او به تفاوت میان خانواده گسترده و خانواده هسته‌ای اشاره می‌کند ولی از تحولات اقتصادی که این تغییرات را نیاز داشت سخنی به میان نمی‌آورد.

ستم باز می‌دارد و آسیب روانی این سکوت برای زنان به مراتب از خود اتفاق سخت‌تر و دردناک‌تر است. زنان با سکوتشان به این نگرش‌ها که «حتماً زنه کاری کرده بوده» یا «زنه به چیزش میشه» و امثالهم مهر تایید می‌زنند. این درست است که مردان آزارگر بالاتر از قانون و عرف قرار دارند و مجازاتشان متناسب با جرمی که مرتکب می‌شوند نیست و چه بسا در بعضی کشورها هیچ مجازاتی متوجه آن‌ها نیست، ولی سکوت زنان در برابر این آزارها، به مثابه صدور حکم تبرئه برای مردان است. مجازات شدن چنین مردانی، نه کافی است و نه هدف نهایی خواهد بود، چرا که سیستم حاکم در جوامع مختلف چنین فجایعی را بازتولید خواهد کرد. شکستن سکوت زنان در برابر چنین خشونت‌هایی، گام اول خواهد بود و ریشه‌کن کردن آن نیاز به آگاهی در مقابل نظام مرد/پدرسالار و متشکل شدن دارد.

بیست و پنج نوامبر،

روز جهانی منع خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان در همه جای دنیا اعمال می‌شود. فقط اشکال مختلفی دارد. اما خیلی از این اشکال مشترک است. از جمله آزار و اذیت جنسی که این روزها دیگر فقط فیزیکی نیست و شامل آزارهای آنلاین و اینترنتی هم می‌شود. دهلی و ساوئوپائولو، خطرناک‌ترین شهرهای جهان از زاویه آزار جنسی برای زنان هستند. از سویی دیگر، درهالیوود، جایی که فرهنگ و اخلاق را به دنیا صادر می‌کند، زنان مورد تعرض و تجاوز قرار می‌گیرند. این پدیده به یک قشر و طبقه خاص محدود نمی‌شود و همه طبقات و گروه‌های اجتماعی را شامل می‌شود. موقعیت زنان هم در جهان امپریالیست‌ها و هم در جهان سوم بغرنج است. دو جهانی که «منسوخ» و پوسیده هستند، موقعیت کنونی زنان را رقم می‌زنند. در یک‌جا، حجاب و روبنده اجباری است و زنان بدون اجازه مردانشان سفر هم نمی‌توانند بروند و در جای دیگر، اندام‌های مانکنی و لباس‌های سکسی تبلیغ و ترویج می‌شود. هر دوی این‌ها نماد تحقیر زنان هستند. آزار و اذیت جنسی تبدیل به بخشی از فرهنگ رایج در این جوامع شده است. ستم بر زنان و مبارزه آن‌ها برای رهایی در جهان امروز بیشتر از همیشه خودنمایی می‌کند و این مبارزه را می‌طلبند و این مبارزه شامل هر دو منسوخ می‌شود، یعنی هم کشورهای امپریالیستی و هم جهان سوم که وابسته به امپریالیست‌ها است. مبارزه با هر دوی آن‌ها لازم است. آن‌ها در عین حال که با هم مخالفند اما با عملکردشان همدیگر را تقویت هم می‌کنند. سمت‌گیری با هر کدام از آن‌ها منجر به تقویت طرف مقابل می‌شود. باید سکوت را شکست، هم در برابر مردانی که نمایندگان فرهنگ مردسالاری هستند و هم در برابر نظام‌ها و کشورهایی که پایه‌شان را بر مردسالاری بنیان گذاشته‌اند و هر روز شکل‌های جدیدتری از خشونت بر زنان را تقویت می‌کنند، سر خم نکرد و جنگید. §

به شکل افسارگسیخته‌ای در حال تخریب جهان هستند!!! او با ارائه مدل "خانواده مدنی" سعی دارد که این فاجعه را تعدیل کند و جامعه را بر گفتمان درون خانواده بدون برتری جویی دعوت می‌کند و می‌خواهد در ساختاری چنین از هم‌پاشیده، همچون پیامبری، جامعه را از عذاب بی‌پدیری آگاه کرده و آن‌ها را به راه مهربانی و همدلی سوق دهد. آیا این نگرش نوعی تخیل فانتزی نیست؟

جامعه مادرتبار که قانعی راد آن را تخیل امثال مورگان می‌داند، بر اساس شواهد واقعی و تحقیقات زیست‌شناسانه مورد بررسی قرار گرفته و به خوبی با نظریات دانشمندان و تئوریسین‌ها و فلاسفه‌ای چون کارل مارکس که اساس تکامل جوامع را با نظریه ماتریالیسم تاریخی نشان دادند، مطابقت دارد. در این جوامع که قبل از شکل‌گیری طبقات اجتماعی وجود داشتند و هنوز انباشت ثروت، اساس و معنای زندگی انسان‌ها نبود و افراد بر اساس قوانین طبیعی زندگی می‌کردند، هنوز قوانینی که دولت‌ها تدوین کنند وجود نداشت و مناسبات و قراردادهای منفعت‌طلبانه امروز در زندگی آن‌ها وجود نداشت. دلیل شکل‌گیری این شرایط هم به واقعیت‌ها و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی آن دوره مربوط است. این واقعیت‌های عینی شکل‌دهنده‌ی این ساختار اجتماعی بودند و امید برای شکل‌گیری دوباره‌ی آن‌ها یعنی بازگشت به عقب یک امر محال است. با زوال مادرتباری به دنبال شکل‌گیری طبقات و ظهور مدرسالاری در جامعه شاهد دوره‌های گوناگون و اشکال متفاوت این ساختار با تحول مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه هستیم. پدرسالاری که فرمی از مدرسالاری در روند تکامل تاریخی جامعه بود با شکل‌گیری جوامع مدرن سرمایه‌داری زوال یافته و در مواردی که هنوز ساختارهای سنتی باقی مانده‌اند نیز زوال خواهد یافت.

ساختار مدرسالار جامعه مدرن، که اوج خشونت علیه زنان را در مناسبات کالایی بدن زنان به شکل پورنوگرافی نشان می‌دهد و در جوامعی چون ایران که قوانین مذهبی با نمونه‌هایی چون قوانین مهریه، شیربها، صیغه، بکارت و تمکین زن از مرد، سعی

او نمی‌گوید که در جوامع مبتنی بر کار کشاورزی (فئودالیسم)، نیروی کار در بعد خانواده تعریف می‌شد و درآمد حاصل از کار اعضای خانواده به مرد خانواده (پدر) اختصاص می‌یافت تا او روند توزیع و زندگی خانواده را تعیین کند. همین امر باعث می‌شد که خانواده برای تأمین معاش، گوش به فرمان رئیس خانواده و مالک اصلی دارایی خانواده باشند. اما تکامل زیربنای اقتصادی (روابط تولیدی جامعه) به شرایط سرمایه‌داری، به نیروی کاری نیازمند بود که برای به چرخش درآوردن اقتصاد تازه شکل یافته، نیروی کار خود را آزادانه به سرمایه‌دار بفروشد تا در جریان تولید محصولات از طرفی سود سرمایه‌داران را تأمین کند و از طرف دیگر حداقل معیشتی برای خود فراهم کند. این ساختار از مرد و زن و کودک، کارگرانی فراهم کرد که هریک به فراخور توانایی‌اش در جهت تأمین منافع سرمایه‌داران نقش داشته باشد. این ساختار دیگر رئیس قبیله نداشت و این سرمایه‌داری بود که تعیین می‌کرد که چه کسی و کجا برای تأمین معاش، نیروی کارش را به فروش برساند. برخلاف تصور قانعی راد این تحولات تدریجی و خودبخودی نبودند. درست است که آزادی بدست آمده برای زنان و کودکان نتیجه‌ی تحولات اقتصادی مذکور بود اما انقلابی که دهقانان علیه ساختار فئودالیسم انجام دادند و ظهور طبقه تازه بوجود آمده سرمایه‌دار (صاحبان صنعت)، که مناسبات فئودالیسم زنجیری بر پیشبرد اهدافشان بود و مبارزات آن‌ها تغییرات مذکور را عملی کرد و مدرسالاری جوامع گذشته که در پدرسالاری نمود داشت، در جوامع مدرن تبدیل به مدرسالاری عصر امروز شد که زنان را به ابزاری برای اهداف سرمایه‌داری تبدیل ساخته است.

چه تحولاتی در پیش است؟ و ما چه می‌خواهیم؟

قانعی راد انگیزه خود را از نگارش این کتاب، نگرانی از آینده جامعه دانست و جامعه مدنی به تعبیر خودش را بدیلی برای وضعیت فروپاشی خانواده در جهان امروز به دنبال زوال پدرسالاری می‌دانست. او که در این راستا باردیگر اشاره‌ای به گذشته داشت، این بار از تجربیات مطالعاتی خود درباره جوامع قبل از پدرسالاری گفت. او معتقد بود که تعاریف مورگان و محققینی

مشابه او درباره جوامع پیشاپدرسالاری یا به تعبیر او مادرشاهی (مادرتباری)، یک تصور رمانتیک از وضعیت پر از مهر و عاطفه زنان بوده و بر آن اساس قانعی راد تصور داشته که امروز با زوال پدرسالاری بتوان جامعه‌ای مشابه با آن دوره را تجربه کرد، اما امروز با پدیده مدرسالاری ای روبرو شده که سرشار از خشونت است. او مثال از دادگاه‌های خانواده و سیل زنان برای گرفتن مهریه را به عنوان نمونه‌ای از نتایج منفی زوال پدرسالاری می‌داند و شرایط امروز را "گذر از منطق پدرسالاری به منطق ترازو" می‌داند.

نگرانی قانعی راد به عنوان مردی در جامعه مدرسالار قابل ارزیابی است. او از زیر سوال رفتن اتوریته مردانه نگران است، او مصائب روز جامعه را در این می‌بیند که به دنبال زوال پدرسالاری و نبود حمایت پدرانه در جامعه و آزادی زنان و کودکان که در گذشته تحت تسلط پدر، کنترل می‌شدند، اکنون



جامعه به اهداف خود دست می‌یابد. جامعه امروز فردگرایی و رقابت را اساس کار خود قرار داده و در ازای تفرقه و عدم اتحاد انسان‌ها، حیات خود را تضمین می‌کند. در این ساختار صحبت از همدلی، مهر و دوستی مضحکه‌ای بیش نیست و نتیجه این خام اندیشی، انفعال و سرخوردگی بیش از پیش است. جامعه در طول سالیان دراز، تحولات گوناگونی را از سر گذرانده که هیچیک به شکل خودبخودی نبوده‌اند. امروز نیز اگر می‌خواهیم مردسالاری را که در همکاری با ساختار سرمایه‌داری در جهت افول جامعه حرکت می‌کند ریشه‌کن کنیم، باید بتوانیم مدلی واقعی از آینده جامعه در دست داشته باشیم و برای تحقق آن مبارزه کنیم. مدلی که در آن انسان‌ها به مثابه کالا قابل خرید و فروش نباشند. مدلی که امنیت نه از اقتدار پدر که به واسطه مناسبات اجتماعی جدید و حاصل تعاون و همکاری افراد، فارغ از حس مالکیت بر افراد یا اشیاء تأمین شود. مدلی که انتخاب، نه برای کسب مقام، قدرت، شهرت یا ثروت بلکه برای پیشرفت جامعه و به بهترین شکل باشد. این جامعه قابل دستیابی است تنها زمانی که در جهت زوال مردسالاری حرکت کنیم. §

دارد سلطه خود را بر جامعه به‌ویژه زنان تضمین کند، تحولات اجتماعی را نادیده گرفته و برای رفع مشکلات، خرابکاری‌های جبران‌ناپذیری مثل سایت همسریابی و ... را سامان می‌دهد. شرایط اجتماعی شکل گرفته حاصل زوال پدرسالاری نیست. تصور قانعی را در این است که امروز جامعه، آزادی‌ای که در جامعه پدرسالار نداشت را دارد اما امنیتی که در جامعه پدرسالار داشت از دست داده و چون دچار اضطراب است دست به خشونت می‌زند. او می‌خواهد خانواده را به جامعه بازگرداند تا امنیت جامعه فراهم شده، اضطراب کاهش یافته و خشونت از جامعه رخت بریندد. مهر و همدلی و گفتگوی همدلانه جای خود را با اغتشاش عوض کند و همه در صلح و صفا روزگار بگذرانند. او که مخالف اوتوپیا و ایده‌آل‌گرایی است خود اوتوپییای خانواده مدنی را در ذهن می‌پروراند.

جامعه امروز در جهان جامعه‌ای است پر از تضادهایی که در ظرف این ساختار اقتصادی و سیاسی - اجتماعی قابل ترمیم و حل شدن نیستند. جامعه امروز جامعه‌ای است که تکنولوژی را برای خدمت به کسب قدرت و ثروت برای تعداد کمی از افراد جامعه به‌کار می‌گیرد و در ازای ویرانی و فلاکت اکثریت افراد

م . ر

خودکشی، نتیجه تضادهای اجتماعی

چندی پیش شاهد خودکشی دو دختر نوجوان اصفهانی بودیم که علیرغم تصور، با ضبط یک فیلم قبل از اقدام به خودکشی، در حالت شادی با بستگان خود وداع می‌کردند. این اتفاق که ابتدا از سوی برخی از مسئولین به عنوان تأثیر بازی "نهنگ آبی" تحلیل شد، با ارائه این فیلم، انواعی از تحلیل‌ها را در پی داشت. اما تحلیل‌های افسردگی و مشکلات خانوادگی و مواردی از این دست با حالت‌های شیدایی دختران منافات داشت و واقعیات آن هنوز ناروشن است و امید است که بعد از بهبودی یکی از دختران که از مرگ نجات یافته بتوان به واقعیت این ماجرا پی برد.

این دختران از نسل دهه ۸۰، نسلی هستند که با تضادهای گوناگونی در جامعه دست و پنجه نرم می‌کنند. این نسل، بانکی از اطلاعات گوناگون است. شبکه‌های اجتماعی، هیچ خبری را از دسترس آن‌ها دور نگاه نمی‌دارد. شادی و شیدایی دختران باخته حاصل مصرف مواد مخدر یا الکل نیست (برخی چنین تحلیلی ارائه دادند)، او با اشتیاق به سمت مرگ حرکت می‌کند چون پشت سر خود هیچ اتفاق دلپذیری نمی‌یابد. جامعه غرق در خرافات و استبداد مذهبی که مجال شکوفایی و خلاقیت را از نسل امروز گرفته و عدم تبعیت آنها را نه ویژگی مثبت آنها که ناهنجاری این نسل قلمداد می‌کند. البته او تنها این ویژگی را ندارد بلکه اغلب هم سن و سالان او احساسات مشابهی دارند که به عنوان افسردگی شناخته می‌شود. نمونه‌هایی چون خون بازی دختران هم نسل او هم، افسردگی قلمداد شد و خانواده‌ها در زمینه شکل‌گیری این پدیده متهم شدند که به میزان کافی این نسل را کنترل نکردند.

این نسل که در بعضی تحلیل‌ها به "جلب توجه" اشاره می‌شود، قصد جلب توجه ندارد بلکه از دنیای فردگرایی امروز عاصی شده و دیگر نمی‌تواند فرد محوری را تحمل کند. اتفاقاً این نسل بسیار جامعه پذیر است اما مجالی برای آن نمی‌یابد و به طور

مداوم در جستجوی این شکل از جامعه‌پذیری با تضاد منفعت پرستی افراد که جامعه در جهت ترویج مکرر آن عمل می‌کند، دچار سرخوردگی می‌شود.

نسلی که در تکنولوژی امروز نه برای مرزها ارزشی قائل است نه خود را ملک کسی می‌داند و نه به ماوراءالطبیعه باور دارد، با تضاد کار برای کارفرما و تحت کنترل و دستور او، با تضاد خانه و خانواده و با تضاد علم و خرافه روبروست. حل نشدن این تضادها در نهایت این نسل را به ورطه نابودی می‌کشاند. از سوی دیگر این نسل بسیار پتانسیل ایجاد تغییرات اساسی در جامعه دارد و تنها در صورت کسب آگاهی می‌تواند در جهت تحول بنیادی جامعه نقش داشته باشد. این نسل می‌تواند جامعه‌ای با الگوی جدید بیافریند. می‌تواند فرهنگ موجود را نقد کرده و فرهنگ دیگری را جایگزین کند. این نسل استبداد و نگاه تک بعدی را تحمل نمی‌کند. این نسل به آزادی بی قید و شرط می‌اندیشد و در بند کردن آن، وی را برای رهایی به ورطه مرگ سوق می‌دهد.

بررسی آمارهای مندرج در سالنامه آماری کشور نشان می‌دهد از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ خودکشی در ایران، افزایش قابل توجهی داشته است. بر اساس گزارش مرکز کنترل بیماری‌ها، ۱۷ درصد از دانش آموزان کلاس نه تا دوازده، در یک سال گذشته به طور جدی به خودکشی فکر کرده‌اند. بر طبق آمار در این ۵ سال، در میان زنان افزایش ۶۶ درصدی داشته است. همچنین، آمارهای اقدام به خودکشی، به تفکیک جنس و سن، نشان می‌دهد ۸۳ درصد از اقدام به خودکشی‌ها در میان زنان در سنین زیر ۳۴ سال رخ می‌دهد.

کمتر هستند افرادی چون غسل که جرئت خودکشی را داشته باشند. ای کاش این میزان از جرئت این نسل، برای تحول جامعه‌ای که به‌طور مداوم در حال کشاندن افراد به ورطه مرگ است، به‌کار گرفته می‌شد. این نسل نیاز دارد که برای کشف راه رهایی خود و بشریت هدایت شود. این اتفاق و اتفاقات مشابه باید فعالین زن را متوجه کند که نسل جوان امروز را برای انقلابی علیه ساختار به غایت ضد زن و ضد بشر آگاه کند تا توان خود را برای تحول بنیادین جامعه به‌کار گیرند. §